

آموختن است که در مواردی حرف‌های خ و ت ساکن واقع شده‌اند در برخی از دستنویس‌ها آترا به آمختن تغییر داده‌اند، مثلاً: **بیاموختشان** را به **بیامختشان** تبدیل کرده‌اند، چنانکه **شارستان** را در بیشتر دستنویس‌ها به **شارسان**. و حتی نولدکه در حماسه ملی ایران (رویه ۹۷) گمان کرده است که فردوسی حرف ت را در واژه‌های **شارستان** و **خارستان** و **بیمارستان** و واژه‌های مشابه بضرورت وزن انداخته است. ولی نولدکه نیز سهو کرده است و اتفاقاً سهو او نیز با آنکه وزن شعر و وزن شعر فارسی را خیلی خوب می‌شناخت، مانند سهو این حقیر ناشی از همین بوده که او نیز این واژه‌ها را به پیروی از تلفظ اصلی آنها به زیر حرف ت خوانده است. ولی او سبب سهو من نبود و من بعداً به عقیده او پی‌بردم و در اینجا نیز قصد توجیه سهو خود را ندارم.

در مورد اینکه اگر در مصرع **گواهی دهم کین سخن راز اوست**، به پیروی از پیشنهاد من **راز** را **ز** بخوانیم قافیه معیوب می‌گردد، نیز حق یا ایشان است. ولی اگر **آترا راز** بخوانیم معنی معیوب است، خواه **راز** را به معنی **سر** بگیریم، یا به معنی **نہان** و **پنهان**. شاید هم معنی آن درست است ولی این حقیقت بر من راز است. ضمناً در شاهنامه بسیار پیش می‌آید که واژه **آوای** را به ریخت **آواز** که پساوند دوم این بیت نیز هست برگردانیده‌اند. منظورم این نیست که فردوسی **آواز** را بکار نبرده است. بلکه می‌خواهم بگویم که امکان گشتگی پساوندهای این بیت نیز هست، ولی دلیل کافی هم برای تغییر آن نداریم.

از این یکی دو مورد گذشته، دیگر ایرادهای منقد عزیز به نظر بنده درست نیست و بویژه آنچه ایشان در مورد اعتبار ضبط اقدم نسخ و موضوع بیت‌های الحاقی و صورت مألوف و مانوس شاهنامه و تفاوت میان تصحیح علمی و ذوقی گفته‌اند کمی اغراق‌آمیز، گاهی ضدونقیض و همیشه از روش انتقادی در تصحیح متن به‌دور است، و اگر حدس من درست باشد، ناشی از نداشتن آشنایی نزدیک با دستنویس‌های شاهنامه است. برای نمونه ایشان پیشنهاد بنده را که در مصرع **ازو دان فزونی ازو هم شمار**، ضبط **شمار** را گشته **نهار** دانسته‌ام کلاً درست می‌دانند و خود نیز گواه دیگری در تأیید آن می‌افزایند، ولی سپس می‌گویند «ولی اگر ضبط نسخه فلورانس نیز چون برخی دیگر از نسخه‌ها در اینجا **شمار** باشد تغییر دادن آن در متن دور از احتیاط است». آیا باید بنده به ایشان یادآوری کنم که دستنویس فلورانس به خط فردوسی نیست؟ تازه اگر هم به خط فردوسی بود، یعنی اگر فردا نسخه‌ای به خط خود فردوسی بدست آید که در این مصرع **شمار** نوشته باشد، ما حق داریم گمان بریم که **شمار** گشته **نهار** است، چون **غلق** فاحش است و **ازو هم فزونی ازو هم شمار** معنی درستی ندارد، ولی در اینصورت البته در آن دست نخواهیم برد. ولی اگر در همین نسخه به خط فردوسی چنانکه در برخی از دستنویس‌ها آمده است، **بهار** نوشته بود، آنوقت ما می‌توانیم با اطمینان صد در صد بگوئیم که شاعر هنگام نوشتن سهواً نقطه را به‌جای آنکه بالای حرف گذارد پایین آن گذاشته است و حق داریم متن را تصحیح کنیم. چه برسد به اینکه ضبط‌های نادرست **شمار** و **بهار** در دستنویس‌هایی آمده باشند که تاریخ کهن‌ترین

آنها دویست و چهارده سال پس از آخرین تدوین شاهنامه باشد و ضبط درست نهار را نیز در یکی از دستنویس‌های کهن داشته باشیم.

ایشان در یکجا تصحیحات را «صرفاً بر اساس نسخه‌های دیگر» می‌پذیرند. ولی اگر حتی در مصرع مورد بحث نیز بر اساس دستنویس کهن دیگری تصحیح شمار به نهار جایز نباشد، پس دیگر تصحیح «صرفاً بر اساس نسخه‌های دیگر» چه معنی دارد؟ و اصولاً اگر قرار باشد که ما برای اقدم نسخ یک چنین درجه اعتباری قائل باشیم، دیگر بررسی و ارزیابی نسخ و تنظیم متن علمی زمان‌گیر و پرهزینه برای چیست؟ آیا می‌خواهید در پایین صفحات برای عبرت کاتبان نمایشگاهی از ضبط‌های تباه‌شده و بیت‌های الحاقی تشکیل دهید؟ آیا بهتر نیست همان اقدم نسخ را به چاپ برسانیم؟ در چاپ مسکو یک جا پس از گشته شدن ایرج به دست برادرانش به همان شیوه پیروی تبعیدی و بی‌تبع از اقدم نسخ که در آن زمان دستنویس لندن مورخ ۶۷۵ بود، آمده است:

بیاکند مغزش به مشک و به قیر
فرستاد نزد جهان‌بخش پیر
۵۴۴/۱۰۳/۱

آیا بایه دستنویس فلورانس بدست آید تا ما پی‌ببریم که در مصرع نخستین به‌قیر گشته عبیر است که در همه دستنویس‌های دیگر نیز آمده است؟ و یا مثلاً اگر جایی در دستنویس فلورانس به‌جای **شارستان** یا ضبط‌های مشابه آن **شارسان** و غیره آمده باشد، که آمده است، و بسیار آمده است، آیا در این موارد نیز ضبط کهن‌تر را از دستنویس‌های دیگر گرفته و به متن می‌برید و یا اینکه بخاطر محبت ازلی و پیوند ابدی با اقدم نسخ ضبط نو را به متن و ضبط کهن را به زیر خط می‌برید؟ در صورت اخیر پذیرفته‌اید که فردوسی **شارسان** هم ممکن است گفته باشد و بنابراین آن ایرادی هم که بر بنده به درستی گرفته‌اید باطل می‌گردد. و تازه همه این کارها برای چه؟ برای اینکه شاعر را متهم کنیم که یک‌جا **شارستان** گفته و چند صفحه پایین‌تر **شارسان**، یک‌جا **لاچورد** گفته و چند بیت پایین‌تر **لاژورد**، یک‌جا **سفید** و یک‌جا **سپید**، یک‌جا **کاش** و یک‌جا **کاچ** و غیره و غیره. آیا با اتکاء به این حقیقت که هیچ‌یک از دستنویس‌های موجود، حتی اقدم نسخ، در هیچ‌یک از این موارد و ده‌ها مورد نظیر آن یک ضبط واحد را نگه نداشته‌اند، بلکه کاتبان هنگام رونویسی متن گاه از نسخه اساس خود پیروی کرده‌اند و گاه واژه‌ها را بر طبق تلفظ روز یا تلفظ محل تغییر داده‌اند، نمی‌توان دست‌کم در برخی از این موارد با در نظر گرفتن اختلاف نسخ و ضبط کهن‌تر و تکامل زبان فارسی و نه بر صرف ضبط اقدم نسخ، متن را از دستبردهای کاتبان پیراسته گردانند؟

شک نیست که پافشاری منقد محترم در رها نکردن ضبط اقدم نسخ بیشتر شکافته از این احتیاط است که نکند مصحح در اثر این کار بدون مطالعه کافی، به پای ضبط‌های کهن و دشوار مهر باطل بزند و در متن به همان روش کاتبان گذشته دست

ببرد. بی‌شک در تصحیح انتقادی يك متن خطر چنین سهو‌هایی هست. ولی اگر از هر ده مورد که مصحح یا ارائه‌دهنده دلیل و گواه و بر پایه معیارهای تشخیص سخن اصیل از الحاقی و با در نظر گرفتن خویشاوندی و اعتبار دستنویس‌ها در ضبط اقدم نسخ دست می‌برد، هشت مورد آن درست باشد، باز در جمع گام بزرگی در راه پیراستن متن از گشتگی‌ها برداشته است، بویژه آنکه آن دو مورد نادرست نیز از این بخت برخوردار است که با توضیح و موشکافی متقدان دوباره صورت اصلاح به‌خود گیرد. فرار از روش انتقادی از ترس سمو یا از راه احتیاط چه در اینجا و چه در زمینه‌های دیگر روش کار علمی نیست. پژوهنده باید جرئت سمو و فضیلت اقرار به سمو داشته باشد. البته او با وجود داشتن حق سمو باید محتاط باشد و بدون در نظر گرفتن همه جوانب کار بی‌گدار به آب نزند. ولی میان احتیاط علمی و احتیاط برای احتیاط فرق است و آقای مجتبائی وسواس را با طهارت اشتباه بگیرند. اصطلاحات امانت و احتیاط و از این قبیل اگر از پشتوانه دلیل و منطق برخوردار نباشند، اصطلاحاتی توخالی بیش نیستند و صرف پافشاری بر آن‌ها چیزی بر اعتبار علمی نوشته نمی‌افزاید. اینکه ایشان نگرش انتقادی بنده را شیوه ذوقی نامیده‌اند گمان می‌کنم کمی بی‌انصافی است. شیوه ذوقی آن است که بر دلایل عینی و مستند پشتی نداشته باشد. اکنون فرق نمی‌کند که بدون دلیل ضبط اقدم نسخ را رها کنیم و یا بی‌دلیل بر ضبط فاسد اقدم نسخ بچسبیم. بر طبق این تمبیر پیروی بی‌چون‌وچرا از اقدم نسخ که ایشان پیشنهاد می‌کنند نیز يك روش ذوقی است، جز اینکه ذوق مصحح در اینجا برابر است با ذوق کاتب اقدم نسخ، مطابق التعل بالتعل. و برای اینکه پایه ذوق کاتب اقدم نسخ شاهنامه، یعنی کاتب دستنویس فلورانس را بدانید من بعداً دو نمونه از آنرا نقل می‌کنم.

ایشان می‌نویسند: «و نیز نمی‌توان چنین پنداشت که کسانی که خود شاعرانی توانا و سخن‌شناس بوده و می‌توانسته‌اند به زیبایی و استواری سخن فردوسی شعر بسازند، خود صدها بیت شعر به سبک و سیاق گفتار فردوسی و به تقلید او سروده و به شاهنامه او الحاق کرده باشند». من از ایشان در شگفتم که چگونه می‌توانند بدون تأمل کافی در مسئله يك چنین رأیی صادر کنند. سخن از صدها بیت نیست، بلکه سخن از هزارها بیت است که دیگران سده به سده، گاه استوار، گاه متوسط، ولی بیشتر بنده‌تنبانی سروده و به سخن شاعر الحاق کرده‌اند. البته محتوای همه این بیت‌ها را از خود هم نساخته‌اند، بلکه برخی از آنها را از کتاب‌های دیگر چون تاریخ طبری و حتی محتملاً از شاهنامه ابومنصوری گرفته بوده‌اند و به اصطلاح خود کم و کاست‌های شاهنامه فردوسی را تکمیل کرده‌اند. بنده از همه دلایلی که برای اثبات این الحاق‌ها هست درمی‌گذرم و به يك حساب بسیار ساده می‌پردازم. آیا ایشان معتقدند که همه بیت‌هایی که در اقدم نسخ نیست و یا دست‌کم بخش بزرگی از آن‌ها، الحاقی است یا نه؟ اگر بخش بزرگ این بیت‌ها را الحاقی می‌دانند که آن خود شامل چند هزار بیت می‌گردد که تنها در دستنویس‌های سده هشتم و نهم هست و در اقدم نسخ نیست. و یا اینکه معتقدند که این بیت‌ها الحاقی نیست و از فردوسی است و چنانکه در جایی

از مقاله خود اشاره کرده‌اند نباید آنها را «ملحقات و زوائد معمول» دانست. پس به این حساب باید چنین نتیجه گرفت که از اقدم نسخ چند هزار بیت فردوسی افتاده است و به سخن دیگر هرچه نسخه‌ها جوان‌تر اعتبار آنها بیشتر. در اینصورت تکلیف آن اعتبار بزرگی که برای اقدم نسخ قائل بودید چه می‌شود؟ و یا می‌خواهید همه این اختلافات را ناشی از تحریرهای دوگانه شاهنامه (درباره تحریر سوم دلیلی در دست نیست) و تجدیدنظرهای شاعر بدانید؟ آیا شاعر این تحریرها و تجدیدنظرها را در زمان حیات خود انجام داده است و یا بعداً از سده‌های هفتم به بعد هنگام کتابت هر نسخه شب‌ها به کاتب خواب‌نما می‌شده و می‌گفته فلان بیت را بزن و این بیت را اضافه کن و این کلمه را به این کلمه تغییر بده! اگر منقد محترم این نظر دوم را زیاد محتمل نمی‌دانند، پس برای بنده توضیح بدهند که چرا هرچه از زمان شاعر دورتر می‌شویم و نسخه‌ها جوان‌تر می‌گردند، کاتبان از تجدیدنظرهای شاعر بیشتر اطلاع دارند؟ بنده خود در نوشته‌های ناچیز خود بارها به این مطلب اشاره کرده‌ام که شاعر چه در فاصله میان نگارش اول و دوم یعنی میان سال‌های ۲۸۴ و ۴۰۰ و چه پس از سال ۴۰۰ تغییرات ریز و درشتی در اثر خود داده است و در همان مقاله نیز نوشته‌ام که بویژه دیباجه شاهنامه زیاد مورد حك و اصلاح شاعر قرار گرفته و مثلاً قطعه وصف خورشید و ماه و بیت‌هایی که پیش از این قطعه آمده و دارای عقاید دهری است گویا در نخستین نگارش شاهنامه بوده، ولی پس از آن شاعر آنها زده است. ولی چند هزار بیت الحاقی را که صفحه به صفحه دامن داستان‌ها را شکافته و به آن وصله کرده‌اند و تغییراتی را که بیت به بیت در واژه‌ها راه یافته نمی‌توان به نگارش‌ها و تجدیدنظرهای شاعر نسبت داد. هنگام تصحیح شاهنامه شما مکرر برمی‌خورید که اختلاف نسخه‌ها حتی اختلاف نسخه‌های سده هفتم و هشتم در بیت‌های الحاقی به اندازه‌ای است که مصحح اصلاً درمی‌ماند که چگونه این بیت‌ها را در حواشی و یا حتی در ملحقات جا بدهد. شاعران و کاتبان و صاحبان نسخ هر جا که فردوسی سخنی را زیبا و کوتاه گفته و رفته است آنها کافی نیافته‌اند و با آن خصیصه روده‌درازی ایرانی گله به گله بیت‌هایی به آن افزوده‌اند. اگر می‌گوئید همه این بیت‌ها از فردوسی است باید فردوسی شاهنامه را نه دوبار، بلکه به تعداد نسخه‌های موجود از نو تحریر کرده باشد. و دیگر باید هم عقل او و هم طبع او پریده باشد که اثری را که بدان زیبایی سروده بوده با چند هزار بندتنبائیات چنین به نابودی کشانیده باشد. بنده به منقد محترم پیشنهاد می‌کنم که برای نمونه پنجاه بیت از صحنه‌ای که سام فرزندش زال را از البرز می‌آورد برگزینند و آنها فقط از روی پنج‌تا از کهن‌ترین دستنویس‌های موجود شاهنامه، یعنی دستنویس‌های فلورانس مورخ ۶۱۴ و لندن مورخ ۶۷۵ و استانبول مورخ ۷۲۱ و لنینگراد مورخ ۷۲۳ و قاهره مورخ ۷۴۱ بازنویسی کنند و کنار هم بگذارند و مقابله کنند و ببینند که آیا هیچ مستی، هیچ دیوانه‌ای، هیچ قماربازی با داروئدار خود چنین رفتار می‌کند که فردوسی با اشعار خود کرده باشد؟ شمر فردوسی مانند دانه‌های الماسی است که به‌دست کاتبان و نسخه‌دارها با

هزاران خرده‌شیشه و سنگریزه و خرمهره درهم آمیخته و به لجن آلوده گشته است. آقای عزیز هر ورقی از آن شاهنامه‌های مألوف و مانوس ناسزایی به فردوسی و شاهنامه و زیان و ادب فارسی است. گذشته از این مگر چاپ‌های کلکنه و مول و بروخیم دردست نیست؟ دیگر چه ضرورتی است که برای بار چهارم و دهم و صدم باز هم با صرف زمان و هزینه به چاپ شاهنامه مألوف و مانوس دیگری دست بزنیم؟ برخی از این شاهنامه‌های مألوف و مانوس شما به يك شرکت سهامی شعرسازی می‌ماند که در آن فردوسی و اسدی و سعدی و صدها شاعر بی‌نام و نشان و کاتب و نسخه‌دار و بقال و چقال گذر با سهام متفاوت در آن سرمایه‌گذاری کرده‌اند. شما گاه می‌گوئید هرچه در اقدم نسخ است، ولی از چند هزار بیت هم که در اقدم نسخ نیست به حکم آنکه در شاهنامه‌های مألوف و مانوس آمده‌اند نمی‌خواهید دل بکنید. و این ضدونقیض‌گویی می‌دانید ناشی از چیست؟ اگر حدس من درست باشد ناشی از نداشتن آشنایی نزدیک با دستنویس‌های شاهنامه است. و ناشی از بی‌توجهی به خویشاوندی دستنویس‌ها و دیگر معیارهای روش تصحیح انتقادی است. از راه حواشی شاهنامه چاپ مسکو نمی‌توان به درجه اعتبار دستنویس‌های این کتاب پی برد. آنها با آن روش‌کنائی این مصححان که سه بیت پشت سر هم را درست نخوانده‌اند و اختلاف نسخ را درست ثبت نکرده‌اند.

نه تنها بیش از نود درصد از این بیت‌ها که در دستنویس‌های سده‌های هفتم و هشتم و نهم آمده و در اقدم نسخ نیست الحاقی‌اند، بلکه خود اقدم نسخ در همان نیمه نخستین شاهنامه که دارد چند صد بیت الحاقی دارد که در زیر دو نمونه آن را می‌آورم که گواهی هم از ذوق کاتب اقدم نسخ بدست داده باشم. در دیباجة شاهنامه به این بیت‌ها برمیخوریم:

چنان داد که تصدیقش آرد خرد
ولیکن مبر ظن که منقول نیست
نبودی یکی حشو سر تا به بن
شدی قصه ناچیز و گفتار خام
بدو هرکسی دل نیاراستی
خرمدمند والا و اندک خرد
ز معقول بهسره ز منقول بیسر
که حشو و دروغش نه جرم من است

تو این نامور نامه از نیک و به
سخن هست بعضی که معقول نیست
اگر از پی خاص رفتی سخن
وگر سر بسر بودی از بهر هام
از آن طبع را نفرتی خاستی
در آن جهد کردم که تا نیک و بد
بیابند از این نامه دلپذیر
بنزدیک دانشوران روشن است

در هشت بیت سست که در دهان شاعر گذاشته است چهارده واژه تازی را هفده بار بکار برده است که بیشتر آنها حتی در فرهنگ ولف هم یافت نمی‌شود. در بیت هفتم نمی‌دانم بیاورم به چه معنی بکار برده است. شاید مخفف پنین است! درست در جایی که فردوسی درباره کتاب خود می‌گوید: تو این را دروغ و فسانه‌مدان، این مرد ابله آمده است و در دهان شاعر گذاشته است که حشو و دروغش نه جرم من است. از همین نمونه است این دو بیت در آغاز داستان اکوان دیو:

مرا نیز ناچار قانع کنند
گذرگاه بولی ترا جاده بود

به گفتار اثبات صانع کنند
نه از گنده آبی بدت ماده بود

آیا شما که «زیبائی و استواری سخن فردوسی» را خوب می‌شناسید این بیت‌های ایلهانه را از فردوسی می‌دانید؟ و یا معتقدید که چون این بیت‌ها در اقدم نسخ آمده است خواه از فردوسی باشد یا نباشد جایش در متن است؟ در اینصورت بنده درباره شاهنامه در این دنیا دیگر با شما بحثی نخواهم داشت و دنباله بحث خود را می‌اندازیم به آن دنیا در حضور خود فردوسی. ولی اگر می‌پذیرید که این بیت‌ها الحاقی است و جایش در زیر خط است، پس پذیرفته‌اید که گذشته از نادرستی‌های فاحش ناشی از سهو قلم، ضبط‌های نادرست و گردیده و بیت‌های افزوده نیز در اقدم نسخ هست و آن اعتباری که برای اقدم نسخ قائل‌اید تا آن پایه درست نیست.

در هر دستنویسی به نسبت کم‌نگی و اعتبار آن، در کنار ضبط‌های درست و بیت‌های اصیل مقداری هم ضبط‌های نادرست و بیت‌های الحاقی هست و اقدم نسخ از این قانون کلی جدا نیست. از اینرو پیروی چشم‌بسته و نکوشیده از اقدم نسخ سبب خواهد شد که آن ضبط‌های نادرست و بیت‌های الحاقی اقدم نسخ درون متن گردد و آن مقدار ضبط‌های درست و بیت‌های اصیل نسخ دیگر همه به زیر خط برود. بنابراین در تصحیح شاهنامه باید از این شیوه تعبدی که در واقع چیزی‌جز نسخه‌نگاری نیست دست برداشت و به روش انتقادی - نه روش ذوقی - روی آورد. روش ذوقی این است که مصحح ذوق ادبی و سخن‌سنجی خود را - که بدون شك آنها در تصحیح متن لازم است - تنها ملاک شناخت سخن اصیل از الحاقی می‌داند و خود را از ارائه دلایل عینی و مستند بی‌نیاز می‌داند. و غالباً این مصححان آنطور هم که گمان می‌کنند خوش‌ذوق نیستند. از این گذشته از میان این خوش‌ذوقان حتی دو نفر را هم نمی‌توان پیدا کرد که هم‌ذوق باشند. دیگر اینکه ذوق سخن‌سنجی بیشتر ایرانیان امروز از ویژگی‌های ادب سده پنجم به این‌سو مایه گرفته است و در تصحیح شاهنامه با ویژگی‌های سبک این اثر کمتر موافق است. این روش ذوقی همان است که در درازای هزار سال بدست کاتبان و نسخه‌دارها اجرا شده است و اگر قرار باشد ما در تصحیح متن به این روش روی کنیم، البته و صد البته همان روش تعبدی از اقدم نسخ بهتر است. ولی روش تعبدی از اقدم نسخ نیز چیزی جز این نیست که ما کم‌ترین تصحیح ذوقی را که از يك اثر شده است می‌پذیریم. هدف تصحیح انتقادی متن این است که با روش متکی به دلیل مقداری از ضبط‌های نادرست و بیت‌های الحاقی اقدم نسخ را بشناسیم و متنی از کتاب بدست بدهیم که درجه اصالت آن بیش از اقدم نسخ باشد. ما با بکار بستن روش انتقادی نمی‌توانیم همه نادرستی‌های اقدم نسخ را بازشناسیم، چه برسد به اینکه بخواهیم با این روش اصلی فردوسی را بازسازی کنیم. ولی با بکار بستن روش انتقادی می‌توان متنی از شاهنامه تهیه کرد که حدود صد سال معتبرتر از اقدم نسخ باشد و يك چنین متنی حداکثر ده‌درصد از متن اقدم نسخ دور شده است و نه بیشتر. بعداً پس از بحث‌های بی‌غرضانه و علمی و دور از جنجال

می‌توان تصحیحاتی در این متن کرد و اعتبار آن را چند سالی به متن اصلی نزدیک کرد و به متنی رسید که اعتباری برابر دستنویس‌های این کتاب در اواخر سده پنجم یا آغاز سده ششم را داشته باشد که شاید بتوان حدس زد که با متن اصلی پیرامون نود درصد بخواند. من گفتم و باز هم می‌گویم که این راهی است دشوار که از خطر سهو و حتی سهوهای بزرگت خالی نیست. ولی در مورد تصحیح شاهنامه از رفتن این راه چاره نیست. یک نفر باید این راه را برود و دیگران گام به گام او را کنترل کنند. کسی که این راه را می‌رود باید شرایط تصحیح انتقادی و روش کار علمی را بشناسد و: تصحیح این کتاب را تنها کار و تنها سرگرمی زندگی خود کند. و نه اینکه بخواهد شاهنامه را دو سه ساله تصحیح کند و در ظرف این مدت چند کتاب دیگر را نیز تصحیح و تألیف نماید و به مشاغل مهم دیگری هم برسد.

از میان ایرادهایی که منتقد گرامی بر تصحیحات پیشنهادی بنده گرفته‌اند چند مورد هست که پس از این مقدمه دیگر نیازی به پاسخ ندارد. از میان همه مواردی که ایشان پیشنهادهای مرا حاضرند بپذیرند، ولی بشرط آنکه آنچه من گفته‌ام در اقدم نسخ آمده باشد. مثلاً من گفته‌ام که در این مصرع از داستان هوشنگ: **پدیشان پورزید و زیشان خورید**، واژه **خورید** یا **خرید** گشته **چرید** است و برای **چریدن** به معنی **خوردن آمی** دو گواه هم از شاهنامه بدست داده‌ام که یکی از آنها چاپ شده است و دیگری گویا در زیر فشار چاپ از دست رفته است. ولی ایشان می‌گویند، بله درست، اما بشرطی که در اقدم نسخ آمده باشد. یعنی اگر در اقدم نسخ **خرید** آمده باشد درست است و منظور این است که هوشنگ از گاو و خر و گوسفند که موضوع این مصرع‌اند چیزی خرید کرده است. و یا مثلاً در مورد **پوسه‌چاک‌دادن** که بحث نه به سر تصحیح، بلکه بر سر تعبیر است، تعبیر ایشان با همه تفصیلی که درباره **چاک** داده‌اند دست‌کم به همان اندازه **سبک** هندی است که تعبیر بنده. ولی ایشان تعبیر مرا غریب‌تر از **سبک** هندی نامیده‌اند، ولی **خوریدن** را اگر در اقدم نسخ آمده باشد فارسی فردوسی می‌دانند و یا به نیاکان ما نسبت می‌دهند که خر و گاو و گوسفند را طرف معامله و داده‌ستد و خرید و فروش قرار می‌داده‌اند، البته بشرط آنکه در اقدم نسخ آمده باشد. روش بحث ایشان چنین است که هرکجا که گمان می‌کنند رد عقاید بنده را دلایل مستندی در دست است، خدنگ خود را دلیرانه بر بنده رها می‌کنند. ولی هرکجا که ترکش را تهی می‌بینند به زیر سپر اقدم نسخ پناه می‌برند. ولی یک چنین اعتماد چشم‌پسته‌ای به اقدم نسخ درست نیست. مثلاً در این بیت:

کنون سلم را رای جنگ آمدست که یارش ز دز هخت کنگ آمدست

می‌خواهید ضبط درست **دز هخت کنگ** را که در بسیاری از دستنویس‌ها هم آمده و در بیتی دیگر در اقدم نسخ هم آمده است در اینجا به پیروی از اقدم نسخ به **دز هوشنگت** برگردانید؟ و گمان می‌کنید با این کار راه احتیاط و روش علمی را برگزیده‌اید؟ بنده می‌توانم از همین سه هزار بیتی که تاکنون از این کتاب بر اساس پانزده دستنویس تصحیح کرده‌ام صد مثال از ضبط اقدم نسخ بزنم که به تصدیق

همه اهل فن در نادرستی آنها جای گمانی نباشد.

اینکه بنده عرض کردم که واژه تازی کتف هرکجا در شاهنامه پساوند قرار گرفته است بصورت قلب آن گفت بکار رفته، ولی در میانه مصرع شاید فردوسی که ضرورتی به استعمال صورت قلب آن را ندیده، کتف گفته باشد، از اینرو گفتیم که در این مورد نیز مانند دهها مورد همسان دیگر، همانطور که پیش از این عرض شد نه تنها دستنویسها با یکدیگر توافق ندارند، بلکه هیچ دستنویسی به تنهایی نیز همهجا یک صورت واحد را حفظ نکرده است و ماحق نداریم شاعر را به پریشان‌گویی متهم کنیم و یا با حواله به اقدم نسخ از زیر بار دشواری‌های تصحیح متن شانه خالی کنیم. اینها مسائل مهم تصحیح متن شاهنامه است که باید برای آنها راه‌حل جست. اگر راه حلی که من پیشنهاد کرده‌ام درست نیست، دست‌کم طرح مسئله مهم است. شاید راه حل بهتر آنرا کس دیگری بداند. ولی حواله دادن به اقدم نسخ راه‌حل نیست، گریز از دشواری‌های کار است.

اکنون می‌پردازیم به موضوع بیت‌هایی که در دیباچه شاهنامه در ستایش سه خلیفه اول آمده است و به گمان بنده الحاقی است. گمان می‌کنم در مورد مذهب فردوسی که اهل تشیع بوده، در اینجا نیازی به بحث نداشته باشیم. نسبت تسنن و زیدی‌مذهبی به فردوسی از ساخته‌های زمان ماست و تا آنجا که من می‌دانم مرحوم احمد آتش و مرحوم محمودخان شیرانی هر دو از راه تعصب مذهبی و محبت به سلطان محمود، آگاهانه در تحقیق تزویر ورزیدند و چیزهایی در این زمینه نوشتند که نه در ایران و نه در خارج از ایران پیرو جدی پیدا نکرد. در گزارش پیشینیان فردوسی همهجا اهل تشیع، دوستاند خاندان علی، شیعه دوازده‌امامی و حتی معتزلی و رافضی هم نامیده شده است، ولی کسی او را اهل تسنن یا زیدی‌مذهب نگفته است. مهمتر از همه تمثیلی است که شاعر از دریا و هفتاد کشتی و کشتی میانه در تأکید حقانیت مذهب خود می‌زند و این سند درباره مذهب او که نظامی عروضی هم آنرا نقل کرده و آنرا دلیل تشیع شاعر و سبب رنجش محمود از فردوسی دانسته چنان مهم است که دیگر جای هیچگونه بحث و چرایی در باب مذهب او نمی‌گذارد. یک جا هم در پایان شاهنامه پس از سقوط ساسانیان بیتی می‌آید که آنهایی که شاهنامه را خوانده‌اند آن بیت را می‌شناسند و نیازی به نقل آن نیست و در آن بیت از جمله با تأسف می‌گوید که از این پس نامها به بویکر و عمر تبدیل خواهد شد. درست است که در اینجا خواست از بویکر و عمر خلیفه اول و دوم نیست، ولی یک نفر اهل تسنن از اینکه نامها به ابوبکر و عمر تبدیل گردند تأسف نمی‌خورد. در اینجا از این بحث که اصولاً تسنن که از احترام و محبت به عمر جدا نیست تا چه اندازه می‌تواند با روح شاهنامه هم‌آهنگی داشته باشد درمی‌گذریم.

بنابراین این تنها دلیل در امکان اصالت بیت‌هایی که در ستایش سه خلیفه اول آمده است این گمان بسیار ضعیف است که شاید فردوسی آنها را برای احترام به مذهب سلطان سروده باشد.

به نظر من همه آنچه فردوسی در دیباچه کتاب خود در ستایش دین و ستایش مذهب خود گفته است مجموعاً بیست بیت است که در بیشتر دستنویس‌ها به بیش از چهل بیت رسیده است و میان دو بیت آغاز این قطعه و بقیه مطالب آن نیز در اثر زدن و دوباره افزودن قطعات وصف خورشید و ماه حدود بیست بیت فاصله انداخته‌اند. در اینجا بخاطر اهمیت موضوع نخست آنچه را که ما از فردوسی می‌دانیم می‌آوریم:

نگه کن سرانجام خود را ببین
 بهرنج اندر آری تنت را رواست
 ترا دانش دین رهاند درست
 دلت گر نخواهی که باشد نژند
 ۵ چو خواهی که یابی ز هر یدرها
 بوی در دو گیتی ز بد رستگار
 به گفتار پیغمبرت راه جوی
 چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
 که من شارستانم علیم در است
 ۱۰ گواهی دهم این سخن راز اوست
 حکیم این جهان را چو دریا نهاد
 چو هفتاد کشتی بسرو ساخته
 یکی پهن کشتی بسان عروس
 محمد بدو اندرون با علی
 ۱۵ اگر چشم داری به دیگر سرای
 گرت زین بد آید گناه من است
 برین زادم و هم برین بگندم
 نگر تا به بازی نداری جهان
 همه نیکیت باید آغاز کرد
 ۲۰ ازین در سخن چند رانم همی

این بیست بیت حداکثر همه آن چیزی است که فردوسی در ستایش دین و حقانیت مذهب خود گفته است و هرچه جز این است، یعنی میان بیست تا چهل بیت دیگر، افزوده دیگران از شیعه و سنی است بر سخن فردوسی. درباره الحاقی بودن بیشتر آن بیت‌ها کسی شکمی ندارد. فقط بحث بر سر دو قطعه آنهاست. یکی چهار بیتی که پس از بیت هشتم در ستایش سه خلیفه اول آمده است و دیگر پنج بیتی که پس از بیت چهاردهم در حقانیت مذهب تشیع آمده و گویا تاکنون کسی آنها را الحاقی ندانسته، ولی من آنها را هم الحاقی می‌دانم. نخست درباره چهار بیت نخستین:

خواننده در قطعه‌ای که در بالا نقل شد دقت کند. فردوسی شیعی مذهب در اثبات حقانیت مذهب خود در مصرع اول بیت نهم حدیثی را روایت می‌کند که دنباله مطلب بیت هشتم است و سپس در مصرع دوم همان بیت نهم و در بیت دهم روی درستی این

حدیث تکیه می‌کند و بعد بلافاصله برای تأکید عقیده خود تمثیلی می‌آورد از دریا و هفتاد کشتی و می‌گوید در کشتی میانه که بزرگتر و زیباتر از همه است پیامبر و علی (ع) و اهل بیت او قرار گرفته‌اند و هر کس که چشم بهشت دارد باید بدین کشتی درآید. اکنون اگر شما آن چهار بیت را پس از بیت هشتم درون متن کنید نه تنها پیوند واقعی مطلب را میان بیت هشتم و نهم بریده‌اید، بلکه پیوند واقعی آنرا با تمثیل پس از آن نیز قطع کرده‌اید و همه نظم و منطوق شعر را بهم ریخته‌اید. آنکه می‌گوید فردوسی زیدی مذهب بوده، این چه زیدی مذهبی است که در آن کشتی میانه ابوبکر و عمر و عثمان را راه نداده است؟ آنکه می‌گوید فردوسی آن چهار بیت را بخاطر احترام به مذهب سلطان گفته است، این چه احترامی به مذهب سلطان است که نخست مذهب او را ستایش کند و بعد بلافاصله حقانیت آنرا منکر شود و بگوید که حضرت سلطان اگر می‌خواهی به بهشت راه یابی باید به کشتی میانه که در آن محمد و علی و اهل بیت او نشسته‌اند درآیی؟ آیا فردوسی می‌خواست محمود را فریب دهد که نخست مذهب او را ستوده و سپس او را تبلیغ مذهبی کرده است؟ و آیا آن کسی که با چنین حرارتی از حقانیت مذهب خود دفاع می‌کند که معتقد است که هر کس که چشم بهشت دارد باید به مذهب او بگردد و عملاً به سلطان نسبت بد مذهبی می‌دهد، چنین کسی برای احترام به مذهب سلطان، مذهبی را که بدان اعتقاد ندارد می‌ستاید؟

اکنون می‌پردازیم به ویژگی‌های سبکی و لغوی آن چهار بیت. نخست آنها را نقل می‌کنیم:

که خورشید بعد از رسولان مه	نتایید بر کس ز بویگر به
عمر کرد اسلام را آشکار	بیاراست گیتی چو باغ بهار
پس از هردوان بود عثمان گزین	خداوند شرم و خداوند دین
چهارم علی بود جفت بتول	که او را بخوبی ستایید رسول

قبلاً توجه خواننده را به این نکته جلب می‌کنم که کسانی که بیت‌هایی را ساخته و به شاهنامه الحاق کرده‌اند، البته کوشش داشته‌اند که از شیوه سخن فردوسی تقلید کنند. درجه موفقیت آنها به چند عامل بستگی دارد. یکی پایه طبع آنها در شاعری. دیگر درجه آشنایی آنها با ویژگی‌های سخن فردوسی. سوم فاصله آنها به زمان فردوسی که هر چه به زمان شاعر نزدیکتر بوده‌اند، از نظر تکامل زبان فارسی با سبک فردوسی نیز آشنا تر بوده‌اند و از اینرو بیت‌های الحاقی سده پنجم به نسبت به سبک شاهنامه نزدیکتراند تا الحاقات سده هفتم و هشتم و نهم. چهارم بلندی یا کوتاهی قطعات الحاقی. بدین معنی که در یکی دو بیت الحاقی ممکن است الحاق‌کننده از عهده تقلید تا حدودی برآید و در هر حال در سخنش آثار جعل کمتر نمایان شود تا در يك قطعه بلندتر. مثلاً در همان قطعه الحاقی هشت‌بیتی که قبلاً از نسخه فلورانس مثال زدم و آثار جعل از در و بام آن می‌بارد باز می‌بینید که برخی مصرع‌ها را به اصطلاح خود از سبک فردوسی تقلید کرده‌است نظیر: **تو این نامور نامه از نیک و بد، بدو هر کسی دل نیاراستی، بنزدیک دانشوران روشن است.** ولی با وجود این

شلتاق اندازی‌ها می‌چ او در مصرع‌های دیگر باز شده است. در چهار بیت مورد بحث ما نیز به همین ردگم کردن‌ها برمی‌خوریم. نظیر: **بیاراست گیتی چو باغ بهار، خداوند شرم و خداوند دین که گویا هر دو مصرع را از جایی در شاهنامه در خاطر داشته‌است.** ولی باز با وجود کوتاهی قطعه و قدمت آن، عناصر جعل در آن بروز کرده است. از این نکته که مصرع: **عمر کرد اسلام را آشکار حتی از دهان يك سنی‌مذهب هم به هر تمبیری که منظور داشته بوده است سخنی بی‌پرواست تا چه رسد از يك نفر شیعی و ملی مانند فردوسی می‌گذریم.** در بیت نخستین می‌گوید: **خورشید پس از رسولان بزرگ بر کسی بهتر از بویگر نتابیده است.** یعنی چه؟ آیا خورشید در آن زمان‌ها بر اشخاص جدا جدا می‌تابیده است که بر بویگر بهتر از دیگران تابیده است؟ آیا در شاهنامه که خورشید یکی از مهم‌ترین تصویرهای شعری است، مثالی نظیر این بیت را داریم؟ دیگری اینکه در این چهار بیت دوبار واژه عربی رسول را بکار برده است و در سراسر پنجاه هزار بیت شاهنامه هم دوبار. این مطلب را هم می‌گذاریم به این حساب که در اینجا بحث بر سر دین اسلام است و واژه رسول يك اصطلاح دینی است، گرچه اینطور نیست و فردوسی حتی در همین قطعه نیز پیغمبر را بکار برده است و اصطلاح دینی اسلامی واژه‌هایی هستند چون: ولی، وصی، اهل‌بیت، ماء‌معین، توحید، قرآن، وعده و وعید و غیره که در شاهنامه آمده است. و اما در این چهار بیت واژه عربی بعد را هم بکار برده است که نه يك اصطلاح اسلامی است، نه يك اصطلاح علمی است و نه يك واژه نادر است و برطبق فرهنگ ولف جز در همین محل در هیچ‌کجای شاهنامه بکار نرفته است، در حالی که برابره‌های فارسی آن پس یا سپس بیش از هزار بار در شاهنامه بکار رفته‌اند. من در آن مقاله عرض کردم که در شاهنامه واژه‌های عربی هستند که تنها یکبار بکار رفته‌اند و این مطلب به تنهایی دلیل بر الحاقی بودن بیت نیست. ولی اکنون می‌افزایم که همه آن واژه‌های عربی که بر طبق فرهنگ ولف تنها یکبار در شاهنامه بکار رفته‌اند در نظر کلی همه مشکوک‌اند، ولی هر يك از آنها باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرند تا معلوم شود که واقعاً الحاقی‌اند یا نه. و اگر شما به يك چنین بررسی دست بزنید، چنانکه بنده دست زده‌ام، به این نتیجه خواهید رسید که بسیاری از واژه‌های عربی شاهنامه که بر طبق فرهنگ ولف يك، دو، سه، چهار، پنج بار و گاهی هم بیشتر، در شاهنامه بکار رفته‌اند در نسخه‌های کهن نیستند. فردوسی واژه‌های عربی: آدم، املس، اقلیم، بلیغ، جد، حشم، خلاف، خلل، دبوس، دف، دوام، ذوالفقار، ذوفنون، رهبت، سعادت، سلیم، سیاره، شاهد، شر، شرار، شراره، شرط، صدا، صلاح، عزم، عقاب، علم، عمارت، غزل، فراست، فرصت، لطف، محنت، مصاف، مفتی، نحس، نقل، نقیب، وجود، وحشی، ورد، هجران، هضم، هوس، یقین که هر يك بر طبق فرهنگ ولف یکبار در شاهنامه بکار رفته‌اند بکار نبرده است و همه الحاقی‌اند. همچنین واژه‌های عربی: آلات، اسلام، حجت، خاص، خاطر، دایره، رخصت، زیاد، شمله، عقل، فتح، قرن را که هر يك بر طبق فرهنگ ولف دو بار در شاهنامه بکار رفته‌اند بکار نبرده است و همه الحاقی‌اند. همچنین واژه‌های عربی: اجل، بخیل

و بخیلی، لحظ و لحظه که بر طبق فرهنگ ولف سه بار در شاهنامه بکار رفته‌اند همه الحاقی‌اند. همچنین واژه‌های رحمت و هیکل که هر يك چهار بار ثبت شده‌اند همه الحاقی‌اند. و از همین نمونه‌اند واژه نوحه که شش بار و واژه شراب که هشت بار ثبت شده‌اند.

بنده این مطالب را از سر حدس نمی‌نویسم، بلکه نتیجه هفته‌ها جستجو در دستنویس‌های کهن این کتاب است. آقای محمدجعفر معین‌فر که کتابی دربارهٔ واژه‌های عربی شاهنامه تألیف کرده‌اند و هفتصد و شش واژه عربی در شاهنامه برشمرده‌اند، اگر اساس کار خود را بجای فرهنگ ولف کهن‌ترین دستنویس موجود شاهنامه قرار می‌دادند، جمع کل واژه‌های عربی شاهنامه حداکثر از پانصد و پنجاه واژه بالاتر نمی‌رفت که باز حتی با مقابلهٔ نسخ کهن با یکدیگر می‌توان دریافت که از این مقدار نیز تعدادی الحاقی است. چنانکه مثلاً ما گمان می‌کردیم که فردوسی که همه‌جا در شاهنامه دانش و هفت بکار برده است یکبار هم در دیباجهٔ کتابش برابره‌های عربی آنها علم و قول را بکار برده است. این گمان اکنون با بدست‌آمدن دستنویس فلورانس نادرست از آب درآمد و این دو واژه را نیز به شمار واژه‌هایی که در بالا نام بردم اضافه کنید. بنابراین یکی از معیارهای مهم شناخت سخن الحاقی از اصلی در شاهنامه همین واژه‌های عربی است. بدین معنی که هنگامی که ما در بیت یا قطعه‌ای که به دلایل دیگر نیز مشکوک‌اند نگاه کنیم، می‌بینیم در بیشتر آنها رقم واژه‌های عربی نیز بالا می‌رود و این يك امر طبیعی است و با تکامل زبان فارسی سروکار دارد.

(دنباله دارد)

نسخهٔ دلگشا

مؤلف تذکرهٔ همیشه‌بهار در سرگذشت نصیرای همدانی از نسخهٔ دلگشا که نوشتهٔ نصیراست نام برده و نقل کرده است، به این صورت «سنبل‌الطیب زلف - گل‌سرخ رخسار - عنبراشهب خال - مشک سیاه کاکل - ابریشم مقررص خط - لعل یاقوت هر دو لب - مروارید ناسفتهٔ دندان - صندل سفید پیشانی - پرسیاوشان ابرو - بادام دو چشم - پستهٔ خندان دهن - مرزنجوش گوش - آب‌سیب ذقن - ورق نقرهٔ بدن - شب سفید سینه - حجرالیهود دل - مرجان پنجه - فندق سرانگشتان - سقنقور ساق.

اجزاء مذکور را در شیشهٔ حسن تضحض نمایند و بعد از ترتیب و تألیف آنها عرق بیدمشک خوی رخسار با قدری شکرخند اضافه نموده به آتش نرم‌خوبی آهسته‌آهسته بجوشانند تا به‌قوام آید و گاه‌گاه به قدر دسترس به‌کار برند که مداومت آن نشاط آورد و نور چشم بیفزاید و دماغ را تازه کند و درد دل و ضعف قلب را زائل سازد و سودای نام از سر بیرون کند و قوت باه بیفزاید و جگر و کرده را قوت دهد. جمیع امراض جسمانی را برطرف سازد.